

# کاربرد چند فعل مرکب متروک به عنوان ویژگی سبکی در تاریخ بلعمی



طیبه صابری، امین شایسته دوست

## چکیده

یکی از مشخصه‌های سبکی نویسندگان، به کار بردن واژه‌های خاص است که علاوه بر دادن تشخیص سبکی به يك نویسنده، پیدا کردن دوره زمانی يك نوشته با نویسنده نامعلوم را ممکن می‌کند. چرا که کلمات به عنوان عناصر زنده زبان، دوره زمانی تولد، حیات و مرگ دارند. کتاب تاریخ بلعمی یکی از نخستین کتاب‌های زبان فارسی است که به دست ما رسیده و به دلیل اینکه به زبانی تازه تحول یافته از فارسی میانه نوشته شده، تعداد زیادی از واژگان قدیمی فارسی را در خود دارد. در این مقاله سعی شده است تعدادی فعل مرکب از کتاب تاریخ بلعمی انتخاب شود که امروزه فراموش شده یا به معنای دیگری به کار می‌روند و با بررسی ریشه شناسانه آن‌ها، سیر زندگی این کلمات تا آنجا که ممکن است پیدا

واژه‌های کلیدی: «واژه»، «بلعمی»، «فارسی»، «سبک»، «ریشه».



شود و معلوم شود که آیا کاربرد این کلمات در این کتاب ویژگی سبکی نویسنده بوده یا خیر. نتیجه این تحقیق نشان میدهد بعضی از این افعال مرکب در هیچ يك از منابع فارسی میانه و دری دیده نشده و به نظر میرسد از ویژگیهای سبکی نویسنده باشد. واژههایی نیز توسط نویسنده تغییر داده شدهاند و دیگر کلمات از گذشته تا قرون متمادی کاربرد داشته و سپس از چرخه حیات بیرون رفتهاند.

#### مقدمه

کتاب عظیم «تاریخ بلعمی» یکی از قدیمی ترین کتاب های دوره اسلامی است که از زبان عربی ترجمه گردیده و به دست ما رسیده است. در کتاب مجمل التواریخ و القصص آمده: «کتاب تواریخ محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه که از تازی به پارسی کرده است، ابوعلی محمد بن محمد الوزیر البلعمی به فرمان امیر منصور ابن نوح السامانی که بر زبان ابی الحسن الفایق الخاصه پیغام داد در سنه اثنی و خمسین و ثلاث مائه.» (بی نام، ۱۳۱۸: ۳۷).

از روی این سند معلوم می شود که در سال ۳۵۲ ترجمه این کتاب به زبان فارسی آغاز شده است.

این کتاب يك دوره عمومی تاریخ جهان از ابتدای آفرینش تا زمان حمله اعراب به ایران شامل داستان های زندگی پیامبران و نیز پادشاهان ایران است. امیرمنصور بن نوح سامانی به وزیر خود بلعمی دستور ترجمه کتاب «تاریخ الامم و الملوك الطبری» را داد. اما وی در طول کار ترجمه، در موارد متعددی اصل کتاب را خلاصه و از منابع مختلف دیگری نیز استفاده کرد و مطالبی را نیز از ترجمه خود حذف نمود. (رک. صفا، ۱۳۸۶: ۱۴۴ و رک. شمیسا، ۱۳۸۶: ۳) در واقع او تنها با اقتباس از کتاب محمد بن جریر طبری و پی گیری روش کار او بنیاد کتاب سترگ «تاریخ بلعمی» را نهاد.

نویسنده این کتاب ابوعلی محمد بن عبدالله بلعمی وزیر سامانیان و از رجال قرن چهارم است. پدرش ابو الفضل محمد بن عبدالله بلعمی از سال ۲۷۹ و وزیر اسماعیل بن

احمد سامانی و پسرش احمد و پسر احمد نصر بوده است. علت شهرت او به بلعمی انتساب او و نیکان او به بلعمان از قراء مرو است و بعضی علت شهرت او را بدین نام، انتساب نیاکان او به بلعم از بلاد روم دانسته اند. ابوعلی محمد چندی وزیر ابو الفوارس عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰) و مدتی نیز وزیر ابو صالح منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶) بود و در سال ۳۶۳ هجری نیز درگذشت. (رک. صفا، ۱۳۸۶: ۱۴۴)

از آنجا که این کتاب تا کنون شرح نگردیده و نیز با توجه به نثر کتاب و مشخصات سبکی آن و همچنین قابلیت تطابق با اهداف این پژوهش بر روی واژه‌ها آن، نگارنده بر آن شد تا در این مقاله تعدادی از فعل‌های مرکب آن را معرفی کند و علاوه بر نشان دادن ریشه‌های تاریخی آن در هر مورد حتی الامکان به جستجوی آن در متون قبل و بعد پردازد و به این ترتیب سبک بلعمی را از سبک رایج آن دوره بازشناسد.

تا آنجا که ما اسناد مکتوب زبان مردم این سرزمین را در دست داریم، یعنی حدوداً اوایل سلطنت هخامنشیان تا به امروز «زبان مردم ایران همواره فارسی بوده و از دیرگاه ارتباط بین نسل‌ها را نگاه داشته و با گذشت قرون و پشت سر گذاشتن این همه فراز و نشیب هنوز این زبان فارسی است.» (برومند سعید، ۱۳۸۳: ۷) اما زبان فارسی امروز تفاوت بسیاری با آن زمان دارد و این خود مسأله‌ای جبری و گریزناپذیر است. هر کدام از کلمات مطرح شده در این مقاله نیز راه درازی را از زبان هند و اروپایی تا زبان فارسی دری پیموده‌اند که در زیر هر کلمه به آن‌ها اشاره شده است:

سبک‌شناسی بررسی شیوه‌های بیان و دلیل انتخاب یک روش از میان روش‌های ممکن دیگر است. در یک تعریف سبک‌شناسی را «مطالعه هر نوع کاربرد زبان که از نظر موقعیت تمایز دهنده می‌باشد» (چگنی، ۱۳۸۲: ۴۳۱) دانسته‌اند. به عبارت دیگر «مطالعه کاربرد زیبایی‌شناختی زبان در تمام قلمروهای زبانی را سبک‌شناسی می‌گویند.» (همان: ۴۳۱) در سبک‌شناسی زبانی بیشتر به علل بررسی انتخاب یک گزینه از میان چند گزینه پرداخته می‌شود. در فرهنگ اصطلاحات

نقد ادبی در مورد پیوند سبک و زبان آمده: «سبک شناسان معتقدند که این مسأله که یک نویسنده از ماده اولیه موجود که شامل دستور زبان، ساختمان بندی‌های گوناگون جمله‌ها، لغات موجود در زبان و غیره می‌شود، انتخاب‌های خاصی کرده است و سبک خاصی را به وجود آورده است، بسیار حائز اهمیت است و مطالعه این انتخاب‌ها و نقشی که آن‌ها می‌توانند در ساختن معنی داشته باشند، کمک زیادی به تحلیلگران در دستیابی به تحلیل دقیقتری از متن می‌کند.» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۳۱۹) در این مقاله به طور ویژه به انتخاب واژه‌های خاص توسط نویسنده پرداخته شده است.

متأسفانه ما از کتب نگارش شده قبل از این کتاب اطلاعی در دست نداریم تا با مقایسه با آن میزان تأثیر پذیری یا تقلید نویسنده را از آن کتاب‌ها دریابیم. هر چند به نظر نمی‌رسد این نخستین کتاب نگاشته شده به زبان فارسی دری باشد. زیرا در آن موقع مردم خراسان و ماوراءالنهر همه فارسی زبان و فرهنگ دوست و با سابقه علمی و تاریخی کهن بوده‌اند. حتی اگر این گونه در نظر بگیریم که آن‌ها کتاب علمی و تاریخی نداشته‌اند، نمی‌توانیم بپذیریم که نیازی به کتاب در زمینه فقه اسلامی نداشته‌اند. از سوی دیگر کتابی مانند تاریخ بلعمی که نثر آن در نهایت پختگی و سلامت و استحکام است، باید سابقه‌ای در زبان دری داشته باشد. و گرنه ممکن نیست مردمی که تا چند قرن پیش به زبان فارسی میانه سخن می‌گفته‌اند و پس از آن با تحول عظیمی در زبان خود مواجه شده‌اند، بتوانند بدون داشتن پیش زمینه چنین شاهکاری را با این ویژگی‌ها خلق کنند. (رک. بهار، ۱۳۷۰: ۲۸۵)

اما خوشبختانه کتاب‌هایی معاصر با تاریخ بلعمی به دست ما رسیده‌اند که می‌توان تا حدودی با مقایسه آن‌ها با هم سبک نثر آن زمان را فهمید. مانند مقدمه شاهنامه منشور ابو منصور، ترجمه تفسیر طبری، هدایه المتعلمین فی الطب، حدود العالم من المشرق الی المغرب، تفسیر پاک، نورالعلم، الابنیه عن حقائق الادویه و تفسیر کمبریج.

آنچه از بررسی این کتب به نظر می‌رسد این است که سبک این دوره هنوز نزدیک به سبک کتاب‌های نوشته شده به زبان فارسی میانه است. باید توجه داشت در این دوره هنوز کتاب‌هایی به زبان فارسی میانه نوشته می‌شده است. ویژگی‌های مشترکی بین این کتاب‌ها هست. از جمله اینکه نثر این کتاب‌ها ساده و نزدیک به زبان گفتار است، واژه‌ها تازی کمی دیده می‌شود و اغلب این واژه‌ها کوتاه تر و ساده تر از مترادف فارسی آن‌هاست. استفاده از صنایع بدیعی و بیانی مرسوم نیست تنها گاهی در ابتدای بعضی از این کتاب‌ها سجع دیده می‌شود. جملات کوتاه‌اند و ایجاز دارند. تکرار واژه‌ها و به ویژه فعل‌ها بسیار رایج است و نه تنها ایرادی ندارد بلکه به نوعی زیبایی محسوب می‌شود. واژه‌های کهنه و قدیمی به وفور در این کتاب‌ها یافت می‌شوند. از نظر فکری نیز توصیفات بیشتر مربوط به بیرون است تا به درون و نگاه‌ها بیشتر آفاقیند تا انفسی. (رک. شمیسا، ۱۳۸۶: ۲ و ۳)

نگارش تاریخ بلعمی مربوط به دوره اول نثر فارسی دری است. در این زمان که دوره طاهریان و ساسانیان را در بر می‌گیرد، نویسندگان به سبک مرسل نوشته‌اند. مرسل اسم مفعول از ارسال به معنی رها شده و آزاد است. و این واژه معادل pros در لاتینی به معنی مستقیم و آزاد است. به این سبک نوشتار، سبک خراسانی نیز می‌گویند چرا که نخستین نویسندگان آن در خراسان بزرگ می‌زیسته‌اند. هم‌چنین نثر بلعمی نیز نامیده شده است. زیرا بلعمی جزو شاخص‌ترین نویسندگان این سبک است. (رک. شمیسا، ۱۳۸۶: ۱)

درست است که این کتاب ترجمه‌ای از زبان عربی است متن و ترجمه شده خواه نا خواه از متن زبان عربی تأثیر می‌پذیرد، اما کوشش بلعمی بر آن بوده است تا بتواند هر چه بهتر واژه‌ها را به زبان فارسی برگرداند و اسلوب نوشتار فارسی را حفظ کند. به همین خاطر این کتاب با وجود کهنگی و قدمت آن از بسیاری از کتاب‌هایی که در قرون بعدی نوشته شده روانتر و آسان‌یاب تر است.

در سال‌های اخیر زبان شناسان و دستورنویسان تلاش‌های فکری بسیاری برای دادن تعریفی مشخص و جامع و مانع از فعل مرکب کرده‌اند. در این تحقیق از

تعریفی که خانلری از فعل مرکب به دست داده است بهره می‌جویم و آن را به عنوان دستورالعمل و ملاک کار در این برگزیده ایم. خانلری فعل مرکب را فعلی می‌داند که از دو واژه مستقل ترکیب یافته باشد. که واژه اولی اسم یا صفت است و صرف نمی‌شود اما واژه دوم فعلی است که صرف می‌شود. و به این خاطر به این مجموعه فعل مرکب می‌گویند که از مجموع آن‌ها معنی واحدی دریافته می‌شود و هرگاه که این دو واژه هرکدام معنی خود را حفظ کنند و دو معنی را به ذهن القا کنند، نباید مجموع آن‌ها را فعل مرکب نامید. (رک. ناتل خانلری، ج ۱، ۱۳۵۳: ۱۰۵) و (رک. طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۶-۳۴)

در این تحقیق این معیار برای تشخیص فعل مرکب از گروه فعلی به کار گرفته شده است. در کتاب‌های دستور زبان فعل‌های پیشوندی از فعل‌های مرکب جدا شده‌اند. اما در فرهنگ‌های معتبری چون دهخدا بسیاری از ترکیبات فعلی به ویژه ترکیباتی که جزء صرفی یا فعلیاری یا هر دو معنای مجازی دارد، همگی در طبقه دستوری فعل‌های مرکب جا گرفته‌اند. ما نیز روش آنان را پی می‌گیریم.

پیشینه و روش تحقیق:

تاکنون پژوهش‌های بسیاری در مورد تاریخ بلعمی انجام پذیرفته است. از جمله آنها می‌توان به مقالات «شناخت کتاب تاریخ بلعمی» نوشته حامد منتظری مقدم و هم‌چنین «تحلیل گروه‌های اسمی وابستگی از منظر دستوری تاریخی در تاریخ بلعمی» نوشته محمدباقر وزیری و عصمت خوئینی اشاره کرد. هم‌چنین فعل مرکب نیز که از دیگر موارد مطرح شده در بسیاری پژوهش‌هاست از جمله موارد مورد توجه در این مقاله است. مقالات و کتاب‌هایی به این مقوله پرداخته‌اند. از جمله «نگاهی به فعل مرکب از دیدگاه فرهنگ نویسی» نوشته علی خزاعی فر و «فعل مرکب در زبان فارسی» نوشته علالدین طباطبایی و هم‌چنین «ساختمان فعل مرکب و معیار شناخت آن» نوشته علی کرمی. اما این مقالات چنان که از عنوانشان پیداست، هیچ‌کدام بر موضوع این مقاله منطبق نیستند و از این نظر می‌توان موضوع «کاربرد چند فعل مرکب متروک به عنوان ویژگی سبکی در تاریخ بلعمی

« را کاملاً جدید دانست.

این مقاله به روش ترکیبی از اسنادی - کتابخانه‌ای و تحلیلی نوشته شده است. در ابتدا تمام کتاب تاریخ بلعمی از ابتدا تا انتها خوانده و بررسی شده فعل‌های مرکب متروک با توجه به معیار ذکر شده در مقاله فیش برداری گردید. سپس با توجه به آثار اندیشمندان در زمینه ریشه‌شناسی تاریخی مورد بررسی قرار داده شد و سپس شاهد مثالی از متون فارسی میانه چون شکند گمانیک و یچار و شایست نشایست و ... و همچنین کتاب‌های دوره تاریخی چون تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی و ... یافته شد و سعی گردید تا واژگانی که برای نخستین بار توسط خود بلعمی به کار رفته‌اند یافت شود و بدین ترتیب به واژه‌سازی و سبک‌نوشتار بلعمی دست یافته شود.

بررسی فعل‌های مرکب:

آزادی کردن به معنی «شکر، سپاس، حق‌شناسی» (دهخدا: ذیل واژه آزادی کردن) مثال از تاریخ بلعمی: «گودرز از بر زفره آزادی بسیار بکرد که او اندرین حرب کار بسیار کرد.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۴۳۱)

مثال دیگر: «خدای تعالی اندر نبی از ایشان آزادی کرد پیش این امت.» (همان: ۵۴۰) این واژه مرکب از: «آزادی» و «کردن» است و «آزادی» خود متشکل از «آزاد» و «ی» است.

بررسی ریشه‌شناسانه واژه: آزاد: فارسی دری: āzād «یله، رها؛ نجیب، اصیل، شریف» >فارسی میانه: āzād >ایرانی باستان: \*ā-zāta مرکب از ā (پیشوند) و -zāta\*

(صفت مفعولی) از ریشه zan\* «زادن» (\*zāta->\*znta). نك: (۲۰۰۷: ۴۶۴-۶۵ Cheung)، (۱۸۹۳: ۶ Horn)



ی: از ترکیب پسوند -θwā- با پسوند -ya- در فارسی میانه، پسوند -īh- و در پهلوی اشکانی پسوند -ift- در پهلوی اشکانی ترفانی و -īh- در فارسی میانه برای ساختن اسم معنی از صفت به کار می‌روند. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۳۲۴)

کردن: فارسی دری: -kun- و >kardan فارسی میانه: -kun- و kardan «کردن». ماده مضارع این فعل مشتق است از ایرانی باستان: \*kṛnu- و ماده ماضی آن مشتق است از فارسی باستان: \*karta- (صفت مفعولی) از ریشه -kar- «کردن، انجام دادن». نك: (۱۹۵۰: ۱۷۹ KENT)، (۲۰۰۷: ۲۳۶ Cheung).

در متن‌های پهلوی هم آزادی به معنی تشکر هم جدا و هم در ترکیب به کار رفته است. به طور مثال:

ud andar kardagārān spās-gōwišnīh ud āzādīh-kardārīh weh. (Mēnōg ī xrad, I, 80)

و نسبت به کنندگان (کار نیک) سپاسگزاری و آزادی کردن بهتر است.

(تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۳)

āzādīh az yazdān ud wehān andar har gāh <ud> zamān guftan ud hangārdan sazāgwār, pad nāmčīšt andar rōzgār-ē pad ēn ēwēnag. (Xer.Farr.Mard, 1; Corpus of Pahlavi Texts: 378)

آزادی از ایزدان و بهان در هر گاه و زمان گفتن و انگاردن سزاوار است به ویژه در روزگاری بدین آیین.

مثال دیگر: «کنون آفرین تو شد ناگزیر بما هر که هستیم برنا و پیر

هم آزادی تو بیزدان کنیم دگر پیمش آزادمردان کنیم»

(دهخدا: ذیل واژه آزادی، به نقل از شاهنامه)

هم‌چنین شاهدی از دیوان ظهیر فاریابی یافته شد.



آواز کردن به معنی «آواز دادن، خواندن، نداء» (دهخدا: ذیل واژه آواز)

مثال از تاریخ بلعمی: «جبریل علیه السلام مر ابراهیم علیه السلام را گفت آواز کن خلق را.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۱۷۰)

این واژه مرکب از: «آواز» و «کردن» است.

بررسی ریشه شناسانه واژه: آواز: فارسی دری: *āvāz* > فارسی میانه *āwāz*. > ایرانی باستان: \**-ā-vāčā* - که مرکب است از *ā* (پیشوند) و \**vāčā*-> ریشه \**-vak* «گفتن» > هندواروپایی: \**ueku* «صحت کردن» نك: (Cheung 2007) [Horn 1893: 13]

بررسی ریشه شناسانه «کردن» ذیل واژه «آزادی کردن» آمده است.

«*āvāz*» در متن‌ها پهلوی بیشتر به معنی آواز خواندن و سخن در ترکیبات «*čarb-āvāz*» به معنی «چرب سخن» و «*društ-āvāz*» و درشت سخن به کار رفته که هردو در فارسی. نك (ayādgār ī) [63] *husraw ī kawādān ud rēdag-ē*: (دهخدا: ذیل واژه چرب سخن و درشت سخن) (*wuzurg-mihr*, 192,194)

در بعضی متون گذشته این معنی به صورت آواز دادن آمده است. اما در هیچ متنی به صورت آواز کردن نیامده است. مثال از آواز دادن: بطن آواز دادند که بر دوستان نصیحت باشد. (دهخدا: ذیل واژه آواز، به نقل از کلیله و دمنه)

بازافکندن با توجه به متن تاریخ بلعمی باید به معنی «بازداشتن و مانع شدن» باشد که به این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده است.

مثال از تاریخ بلعمی: «اکنون گویی من بنده ام و فرعون را از آن رای بازافکنند.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۲۸۶)

مثال دیگر: «چون بساختند هر روزی که بر آن بنهادندی که آن شب بروند چیزی پیش آمدی که بازماندندی، موسی پیران بنی اسرائیل را گفتی چه بوده است که تدبیر رفتن همی نسازید؟ گفتندی ما همه ساختیم ولیکن خدای تعالی

بازافکنند.» (همان: ۲۸۸)

این واژه مرکب از: «باز» و «افکندن» است.

بررسی ریشه شناسانه واژه: باز: فارسی دری: bāz > فارسی میانه: abāz (مکنزی، ۱۳۸۳: ۲۹) > ایرانی باستان: \*apānk < apāca «عقبی، پشتی»، قس. اوستایی: apānk- «عقبی، پشتی» و پارتی: abāž «باز، دوباره» در فارسی دری به عنوان پیشوند فعل بر تکرار عمل دلالت دارد. مانند: «باز آمدن» و «خواستن» (رضایی کیشه خاله و دیان، ۱۳۸۸: ۳۳)

کاربرد این واژه با این معنا فقط در کتاب تاریخ بلعمی یافته شد و به نظر می‌رسد از ویژگی‌های سبکی نویسنده باشد.

بیرون آمدن به معنی ۱- «خروج کردن، طغیان کردن، به سختی هجوم آوردن، سرکشی کردن، کنایه از ترک اطاعت و انقیاد».

۲- ظاهر شدن، بروز و ظهور کردن» (دهخدا: ذیل واژه بیرون آمدن)

مثال از تاریخ بلعمی: «تا چون دشمنی بیرون آید و آن مملکت از وی خواهد ستدن و بر رعیت او ستم خواهد کردن او سپاه فرستد بحرب وی.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۲۶)

مثال دیگر: «قارون از قوم موسی بود، فبغی علیهم، بر ایشان بیرون آمد.» (همان: ۳۳۴) و «پیغامبر ما صلی الله علیه به مکه اندر بیرون آمد.» (همان: ۷۵۹)

مرکب از: «بیرون» و «آمدن»

بررسی ریشه شناسانه واژه: بیرون: فارسی دری: bīrūn | bērūn؛ مرکب از bē- «خارج» که مشتق است از ایرانی باستان \*ba-it- مرکب از \*ba به معنی خارج و پسوند -it و جزء دوم کلمه یعنی rōn، به معنی «سو، سمت، جهت» (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۲۲۸).



آمدن: فارسی دری āmadan > فارسی باستان: ā-gmata مرکب از ā (پیشوند) و gmata\* (صفت مفعولی)، در کنار \*gm̄-ta (<-gata-) > هندواروپایی: gm1\* (Cheung, ۲۰۰۷: ۹۸) (KENT 1950: ۱۸۳)

ترکیب «bērōn madan» در زبان فارسی میانه به معنای خروج به کار رفته است. به نظر می آید بیرون آمدن به معنی ظاهر شدن بیانگر ویژگی سبکی بلعمی است. مثال از متون فارسی میانه:

māh frawardīn rōz ī hordād manūščihr abar kēn ī ēriz bērōn mad ud salm ud tūz rāy pad kēn ī ēriz be ōzad (māh ī frawardīn rōz ī hordād, 16). (= (در) ماه فروردین روز خرداد منوچهر به کین (خواهی) ایرج بیرون آمد و سلم و تور را به کین (خواهی) ایرج بکشت.)

مثال برای معنی اول: «گفت اگر من او را بکشم لشکر بر من بیرون آیند و عاصی شوند.» (دهخدا: ذیل واژه بیرون کردن، به نقل از اسکندرنامه) هم‌چنین این واژه در کتاب‌های تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، انیس الطالبین، دیوان شمس و تاریخ قم نیز یافته شد.

مثال برای معنی دوم: «بعد از ذوالقرنین بیرون آمد [ اشک بن دارا ] و پیغام فرستاد بر جمله ملوک الطوائف که ما همه از یک خانه ایم.» (دهخدا: ذیل واژه بیرون کردن به نقل از فارسنامه ابن بلخی) هم‌چنین این واژه در کتاب‌های قصص الانبیاء، مجمل التواریخ والقصص، تاریخ سیستان و نوروزنامه نیز یافته شد.

بیرون کردن به معنی ۱- «به در کردن، خارج ساختن» ۲- فرستادن، گسیل کردن، روانه ساختن ۳- جدا کردن، برداشتن، کنار گذاشتن» (دهخدا: ذیل واژه بیرون کردن)

مثال از تاریخ بلعمی: «او را به خدای خواندی و زکوه خواستی، قارون اجابت نکردی و زکوه بیرون نکردی.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۳۳۹)



مثال دیگر: «ذوالقرنین نیز چاه از دست آن مردمان بیرون کرد و باز ابراهیم داد.» (همان: ۳۲۵) و «پس رسولی بیرون کردند و نامه فرستادند.» (همان: ۱۸)

این واژه مرکب از: «بیرون» و «کردن» است. بررسی ریشه شناسانه این واژه ذیل واژگان «بیرون آمدن» و «آزادی کردن» آمده است.

«bērōn kardan» به معنی اخراج کردن، بیرون کردن در پهلوی کاربرد دارد اما برای انتقال معنای به بیرون آوردن یا هدایت کردن از واژه «ō bēron ānīdan» استفاده شده. به نظر می‌رسد به کارگیری «بیرون کردن» برای معنایی فرستادن بعدها وضع شده باشد.

مثال از فارسی میانه:

abāg zan, awēšān pad -garān xēšm ud an-āzarmīh az wahišt bōyistān bēron kard <hēnd>, (Šikand Gumanīg Wizār, XI, 75)

(= آدم همراه زنش حوا با خشم گران و بی آزرمی از بوستان بهشت رانده شدند.)

مثال دیگر:

duxt- \*ēw ī mihrag 3-sālag būd. \*dāyagān pad nihān ō bēron ānīd u-šān \*ō warzīgar mard-ēw abespārd kū parward ud gōš aziš dāšt. (Kārnāmag ī Ardaxšīr ī Pābagān, XVI, 9)

(= دخت مهرگ سه ساله بود، دایگان نهانی (او را) بیرون آوردند و به مردی بزرگ سپردند که (او را) پرورد و از او مراقبت کرد.)

مثال برای معنی نخست: «و آلات شکمش بیرون کردند و از بوی خوش بیاکنندند.» (دهخدا: ذیل واژه بیرون کردن به نقل از مجمل التواریخ و القصص) از تاج المصادر

بیهقی نیز شاهدهی یافته شد.

برای دومین معنی: «داعیان بهر جای بیرون کرد.» (دهخدا: ذیل واژه بیرون کردن، به نقل از تاریخ بخارای نرشخی) در زبان فردوسی و اسدی توسی نیز شواهدی یافته شد.

برای معنی سوم: «بخیلی میگرد و زکوه خدایی از مال بیرون نمیکرد.» (دهخدا: ذیل واژه بیرون کردن به نقل از قصص الانبیاء)

پیدا کردن به معنی «اظهار کردن، نمایاندن، عرض کردن، آشکار کردن، روشن کردن» (دهخدا: ذیل واژه پیدا کردن)

مثال از تاریخ بلعمی: «و از پنهان خدای همی پرستیدند، دین خویش پیدا کردند.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۱۰۹)

مرکب از «پیدا» و «کردن»:

بررسی ریشه شناسانه واژه: پیدا: *paydā|peydā* > فارسی: *paydāg* «پیدا»، آشکار > ریشه *\*paydāg* ایرانی باستان: *\*patyāka* - مشتق از *\*patyank* - مرکب از *pati* (پیشوند) و جز دوم مشتق از ریشه *ank* «خم کردن، کج کردن» (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۳۰۰) کردن: رک. «کردن» ذیل واژه «آزادی کردن»

در پهلوی نیز از این ترکیب به معنای بیان کردن و اظهار کردن در زبان فارسی میانه شاهد داریم.

*imāṃ āaṭ zāṃ paṅj wačast az ān paṅj āsānīh ud paṅj anāsānīh ī zamīg ī pad wandīdād pad sidīgar fragard paydāg bē kard ēstēd.*  
(*Šāyist nē šāyist*, XIII, 199)

«*imāṃ āaṭ zāṃ*» پنج بند شعر است از (به مناسبت) آن پنج خوشی و پنج نا خوشی زمین که در وندیداد، در فرگرد سوم بیان کرده شده است. (مزدایپور، ۱۳۹۰:

در نوشته‌های پس از بلعمی نیز شواهدی از این واژه وجود دارد:

«ورهمی آتش فروزد در دل من گو فروز شمع را چون بر فروزی فایدت پیدا کند» (منوچهری، ۱۳۸۶: ۷۱)

و در اشعار فردوسی، سعدی و مولوی نیز یافت شد.

### دروغ کردن

بررسی ریشه شناسانه واژه: دروغ: اوستایی: *druj-* (*druž*) ، فارسی باستان: *d(u)rauj-* «دروغ گفتن و فریفتن»، پهلوی *drōz* «دروغ گفتن و عهد شکستن» (Cheung) ۲۰۰۷: ۸۰-۸۱، (مولایی، ۱۳۸۸: ۱۸۸-۱۹۰) با بررسی شواهد از متون مختلف به نظر می‌رسد *drōz* در متون فارسی میانه به معنی پیمان شکنی همیشه در ترکیب *mihr-drōz* می‌آید و فعل آن به صورت *mihrdrōzīdan* یا *mihrdrōzīh kardan* به کار رفته است.

و *drōz* به تنهایی یا مقابل واژه *rāst*، به معنی دروغ گفتن به کار رفته است.

معنی فعل دروغ کردن به قرینه متن و شواهد متون فارسی میانه همان *mihrdrōzīh kardan* که با حذف بخش اول ترکیب مختصر شده و به همان معنی «پیمان شکستن» به کار رفته ولی دروغ کردن به این معنی از فرهنگ‌های فارسی فوت شده است.

مثال از تاریخ بلعمی: «گناه فیروز را بود، با من عهد کرد و پس دروغ کرد، تا خدای عزوجل او را گرفتار کرد.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۶۹)

این واژه در هیچ یک از متون فارسی یافت نشد و بایستی ویژگی سبکی نویسنده باشد.

دیوان نهادن به معنی «محکمه و دادگاه تشکیل دادن، برپا کردن دیوان، محکمه

قضاوت ترتیب دادن.» (دهخدا: ذیل واژه دیوان نهادن)

مثال از تاریخ بلعمی: «عرب و حمیر را دیوان نهاد و بهر شهر از یمن و بیرون کار داری بفرستادی و امیری و تا زمین مجاز و بادیه و زمین عرب سوی او آمدند بتهنیت و شادی.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۱۹)

این واژه مرکب از: «دیوان» و «نهادن» است.

بررسی ریشه شناسانه واژه: دیوان: فارسی دری: *dēwān* > فارسی میانه: *dēwān* «دیوان، مجموعه نوشته‌ها» (مکنزی، ۱۳۸۳: ۶۴) از کلمه مفروض ایرانی *dēwān* هم‌ریشه «دبیر»: (نویسنده) و به قول آندرآس مرتبط به کلمه آسوری *dap*. و کلمه *dipi* فارسی باستان که از *duppu* اکدی و *dup* سومری (لوحه، خط) مأخوذ است. (معین، ۱۳۸۶: ذیل واژه دیوان). (دهخدا: ذیل واژه دیوان)

نهادن: فارسی دری: *neh-* و *nehādan* > فارسی میانه: *nih-* و *nihādan* «نهادن» ماده مضارع این فعل مشتق است از ایرانی باستان: *\*ni-dāta-* مرکب از *ni* (پیشوند) و *\*dadā-* (ماده مضاعف) و *\*dāta-* (صفت مفعولی) از ریشه *dā-* «نهادن، قرار دادن» (Cheung ۲۰۰۷: ۴۲)

مثال از متن فارسی میانه:

*nāmag až man karēnd frawardag dēwān daftar ud pādixšīr abar man nibēsēnd* (draxt ī āsūrīg, 65)

نامه از من کنند (و) طومار دیوان، دفتر و پادشیر [پیمان نامه] بر من، نویسند. (نوابی، ۱۳۸۶: ۶۵)

این واژه در تاریخ بیهقی و کلیات سعدی نیز یافت شد. (دهخدا: ذیل واژه دیوان نهادن)

بوسهل زوزنی دیوانی بنهاد و مردم را در پیچید. (بیهقی، ۱۳۷۶: ۴۷۰)

راست داشتن به معنی «منظم کردن» (دهخدا: ذیل واژه راست داشتن)

مثال از تاریخ بلعمی: «سدیگر سبلت راست داشتن، چهارم مساواک کردن، پنجم فرق سر راست داشتن هر کرا موی دراز بود چنانکه ابراهیم را بود.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۱۷۳)

این واژه مرکب از: «راست» و «داشتن» است.

بررسی ریشه شناسانه واژه: راست: <هندواروپایی \*rēkto-، فارسی باستان: rasta- اوستایی: rāšta، قس پهلوی اشکانی: rāšt و فارسی: rāst> فارسی میانه: rāst «راست، مستقیم، صریح» از ریشه \*rad اوستایی \*raz (راست بودن)، (KENT ۱۹۵۰: ۲۰۶)، (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۹) و (مولایی، ۱۳۸۸: ۲۲۳)

داشتن: فارسی دری: dār- و dāštan>فارسی میانه: dār- و dāštan «داشتن، نگه داشتن»، ماده مضارع این فعل مشتق است از ایرانی باستان: \*dāra- (ماده مضارع) و ماده ماضی آن ظاهراً مشتق است از ایرانی باستان: \*dārta- (صفت مفعولی) از ریشه dar- «داشتن، حفظ کردن». در کلمه dāšt- ظاهراً št جانشین <rd (در کلمه \*dārt- (-dārd) شده است. که ریشه dar- مشتق از <هندواروپایی: \*dher- «نگه داشتن، محکم گرفتن، حفظ کردن، پاییدن»، (Cheung ۲۰۰۷: ۵۷)، (KENT ۱۹۵۰: ۱۸۹)

کاربرد این واژه با این معنا فقط در کتاب تاریخ بلعمی یافته شد و به نظر می‌رسد از ویژگی‌های سبکی نویسنده باشد.

راست کردن به معنی «۱- عمارت کردن، درست کردن، استوار کردن، ترمیم کردن ۲- نهانی قرار گذاشتن، همدست شدن، توطئه چیدن» (دهخدا: ذیل واژه راست کردن) به قرینه متن به معنی قرار دادن است.

مثال از تاریخ بلعمی: «چون هفت آسمان راست کرد و به هر آسمانی کار او تمام کرد.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۲۵)



مثال دیگر: «با ضحاک حرب کن تا او را بگیریم و جهان بر دست تو راست کنیم.» (همان: ۱۰۰) و «پس فرعون با قوم همه راست کردند که موسی را بکشند.» (همان: ۲۸۲) و هم چنین «دیواری کژ بود. خضر دست فراز کرد و آن دیوار را راست کرد.» (همان: ۳۳۰) و «لا تجعلنی مع القوم الظالمین... مرا با این قوم که ترا مخالف شدند راست مکن.» (همان: ۳۰۹)

این واژه مرکب از: «راست» و «کردن» است. بررسی ریشه شناسانه آن ذیل واژگان «راست داشتن» و «آزادی کردن» آمده است.

مثال برای معنای نخست این واژه: محمود فرمان داده بود تا باره شهر را رخنه‌ها بسیار کرده بودند... بوبکر بفرمود تا راست کردند. (دهخدا: ذیل واژه راست کردن، به نقل از تاریخ سیستان) در قصص الانبیاء نیز یافت شد.

مثال برای معنی دوم: سعدالملک با فساد راست کرده بود و هزار دینار و نیشی بداده زهرآلود تا سلطان را بدان فصد کند. (دهخدا: ذیل واژه راست کردن به نقل از راحه الصدور راوندی) علاوه بر راحه الصدور در کتاب تاریخ بیهقی نیز یافته شد.

راست گشتن به معنی «مسلم شدن کسی را، از آن کسی شدن، به تصرف کسی درآمدن» (دهخدا: ذیل واژه راست گشتن)

مثال از تاریخ بلعمی: «بعد از يك سال خبر او یافت و بگرفت و بکشتش و پادشاهی بر او راست گشت.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۹ و ۹۰)

مثال دیگر: «آفریدون را گفت که با ضحاک حرب کن تا او را بگیریم و جهان بر دست تو راست کنیم.» (همان: ۱۰۰)

راست: رك. «راست» ذیل واژه «راست داشتن»

بررسی ریشه شناسانه واژه: گشتن: فارسی دری: -gard و gaštan >فارسی

میانہ: -gard و gaštan «گشتن، چرخیدن». از ریشه vart- «چرخیدن، گشتن»  
 >هندواروپایی: \*t-ûer- «چرخیدن، خمیدن، گردیدن» و دیگری ریشه -gart  
 «تافتن، پیچیدن» از ریشه vart (منصوری و حسن زاده، ۱۳۸۷: ۲۳۵)

کاربرد راست گشتن با این معانی در کتاب‌های شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی و  
 نوروزنامه یافته شد. مثال: «همان روز که ضحاک را بگرفت و ملک بروی راست  
 گشت جشن سده بنهاد.» (دهخدا: ذیل واژه راست گشتن به نقل از نوروزنامه)

فراموش کردن به معنی «از یاد کسی بردن» (دهخدا: ذیل واژه فراموش کردن)  
 مثال از تاریخ بلعمی: «فأنسیه الشيطان ذکر ربّه. دیو این سخن او را فراموش کرد  
 تا با یاد نیاموردش.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۲۰۱)

مرکب از: «فراموش» و «کردن»

بررسی ریشه شناسانه واژه: فراموش. مشتق است از ایرانی باستان: \*mrš-ā-fra-  
 مرکب از fra-ā+ (پیشوند) و \*mars «فراموش کردن» (Cheung ۲۰۰۷: ۲۶۸)  
 بررسی اتمولوژیک «کردن» ذیل واژه «آزادی کردن» آمده است.

کاربرد این واژه با این معنا فقط در کتاب تاریخ بلعمی یافته شد و به نظر می‌رسد  
 از ویژگی‌های سبکی نویسنده باشد.

کوش داشتن مصحح از روی قراین متن به این نتیجه رسیده اند که این واژه باید  
 به معنی «حمایت کردن» باشد. اما به نظر نگارنده این واژه می‌تواند تصحیفی  
 از «گوش داشتن» به معنی «متوجه بودن، مراقب بودن» (معین: ذیل واژه گوش  
 داشتن) باشد. در این صورت این واژه مرکب از «گوش» و «داشتن» است.

بررسی ریشه شناسانه واژه: گوش: اوستایی gaaša- فارسی باستان gauša- از  
 ریشه فعلی \*gauss «شنیدن» (KENT ۱۹۵۰: ۱۸۲)

بررسی اتمولوژیک «داشتن» ذیل واژه «راست داشتن» آمده است.

شاهدی برای مثال گوش داشتن یافت نشد. ولی در کتاب‌های ذخیره خوارزمشاهی، قصص الانبیاء، اسرار التوحید، تذکره الاولیاء و جوامع الحکایات عوفی یافته شد. مثال: «گوش باید داشت تا عضو [ شکسته ] جنبان و آویخته نباشد.» (دهخدا: ذیل واژه گوش داشتن، به نقل از ذخیره خوارزمشاهی)

گرد آمدن به معنای «آرمیدن و مجامعت کردن» (دهخدا: ذیل واژه گرد آمدن) مثال از تاریخ بلعمی: «آدم با جفت خویش گرد آمد و بارگرفت سبک. پس روزگار بگذشت و بار شکم او گران شد.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴)

این واژه مرکب از «گرد» و «آمدن» است.

بررسی ریشه شناسانه واژه: گرد: فارسی دری: *gird* > فارسی میانه: *gird* (مکنزی، ۱۳۸۳: ۷۸) مشخص نیست که آیا *vart* ریشه این واژه است یا به ریشه دیگری برمی‌گردد. (هوبشمان، ۱۳۸۶: ۱۳۶) قس. فارسی مانوی: *gyrd* «دایره کامل» (Nyberg, ۱۹۷۴: ۸۲)

آمدن: ایرانی باستان: *ā-gmata* مرکب از *ā* (پیشوند) و *\*gamta* (صفت مفعولی) از ریشه *\*gam* «آمدن». (Cheung ۲۰۰۷: ۹۸)

در متون فارسی میانه شاهدی یافت نشد اما در شاهنامه فردوسی و همچنین تاریخ بیهقی شواهدی از این واژه با این معنی یافته شد: «و این خانه را از سقف تا به پای صورت کردند... از انواع گرد آمدن مردان با زنان.» (دهخدا: ذیل واژه گرد آمدن به نقل از تاریخ بیهقی)

نشست کردن به معنی: ۱- «اقامت کردن، مستقر شدن، مسکن کردن» (دهخدا: ذیل واژه نشست کردن) و ۲- «برتخت نشستن، جلوس کردن» (خلف تبریزی: ذیل واژه نشست کردن)

مثال از تاریخ بلعمی: «شيث بر همه مهتر بود و نشست به مکه کرد و همه عمر

خویش آنجا بود.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۲)

«وی ملکی با عدل و داد بود و جهان آبادان کرد و خراج نستد مگر عشر. پس نشست به بلخ داشتی» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۳۶۷)

واژه مرکب از: «نشست» و «کردن» است.

بررسی ریشه شناسانه واژه: نشست: فارسی دری: *nišān-|nešān-* و *nišastan|nešastan* > فارسی میانه: *nišān-* و *nišastan* «نشستن»، از پیشوند *ni-* و ریشه *had-* «نشستن» (با تبدیل *h-* به *š-* پس از *i-*) که مشتق است از >هندواروپایی: \**sed-* «نشستن» (Cheung ۲۰۰۷: ۱۲۵) بررسی ائیمولوژیک «کردن» ذیل واژه «آزادی کردن» آمده است.

پهلوی *nišastan* به معنی جلوس و اقامت به رفته *nišastag kardan* نیز به معنای توقف کردن و ساکن شدن در فارسی میانه به کار میرفته. به عنوان مثال:

*pābag marzobān ud šahryār ī pārs būd ud az gumārdagān ī ardawān būd.\*ud pad staxr nišast. (Kārnāmag ī Ardaxšīr ī Pābagān, 1,3-4)*

بابک مرزبان و شهردار پارس و از گماردگان اردوان بود. اردوان خود در استخر جلوس داشت.

مثال دیگری: *pad kanārag ī zrēh nišastag kard. (The Indian ... Bundahišn, XX, 4)* (= در کنار دریا توقف کرد)

مثال دیگری برای معنی اول: «ز آمل گذر سوی تمیشه کرد/ نشست اندر آن نامور بیشه کرد» (فردوسی، ۱۳۹۰: ۴۷)

از دیوان امیر خسرو دهلوی نیز شاهی برای این مثال یافته شد.

برای معنی دوم نیز شاهی یافت شد:



«چو نیکو شد آن نامور کاخ زر به دیوارها برنشانده گهر  
 به گردش یکی باره کرد آهنین نشست اندرو کرد شاه زمین»  
 (فردوسی، ۱۳۹۰: ۴۱۴)

نگاه داشتن به معنی «پاسبانی کردن» (دهخدا: ذیل واژه نگاه داشتن)  
 «عوج را گفته بود که گرد شهر بگردد و نگاه دارد.» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۳۴۵)  
 مرکب از: «نگاه» و «داشتن»

بررسی ریشه شناسانه واژه: نگاه: فارسی دری: nigāh > فارسی میانه: nigāh  
 (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۱۲) از پیشوند ni- و ریشه فعلی \*kas «نگاه کردن، آشکار شدن»  
 (Cheung ۲۰۰۷: ۲۴۵)

داشتن: رك. «داشتن» ذیل واژه «راست داشتن»

در کتاب‌های حدود العالم، شاهنامه، تاریخ سیستان و کلیات سعدی مواردی از  
 این واژه یافت شد. مثال: «عیسی خلافت خویش همام را داد تا شهر را نگاه دارد.»  
 (دهخدا: ذیل واژه گوش داشتن به نقل از تاریخ سیستان)  
 نتیجه گیری:

آنچه میتوان از این جستار نتیجه گرفت این است که سراسر کتاب تاریخ بلعمی  
 مملو از کلماتی است که امروزه مورد استفاده قرار نمیگیرند. از میان این واژگان  
 متروک تعدادی در دوره‌های قبل و بعد نیز استفاده شده‌اند و امروزه کاربردی  
 ندارند. پس از بررسی کتاب تاریخ بلعمی و یافتن افعال مرکب متروک، شواهدی  
 از آن در کتب قبلی (متون فارسی میانه) و بعدی یافته شد که نشان می‌دهند این  
 افعال در دوره‌های قبلی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. مانند «نشست کردن»،  
 «راست کردن» و «دیوان نهادن».

اما تعدادی از واژه‌های یاد شده برای نخستین بار در نثر بلعمی دیده شده‌اند. با توجه به حساسیت دوره‌ای که بلعمی در آن زیست می‌کرده است و آن تکوین زبان فارسی دری است؛ شگفت نیست که نویسندگان و مترجمان دست به واژه‌سازی زده باشند. یکی از روش‌های واژه‌سازی در این دوره ابداع واژگان حاصل از ترکیب واژه‌های بسیط بوده‌است. از میان واژه‌های بررسی شده واژه‌های «باز افکندن» به معنای «بازداشتن و مانع شدن»، «دروغ کردن» به معنی «پیمان شکستن»، «راست داشتن» به معنی «منظم کردن» و «فراموش کردن» به معنی «از یاد کسی بردن» در هیچ یک از منابع فارسی میانه و دری دیده نشد و تنها در کتاب تاریخ بلعمی یافته شد و به نظر میرسد از ویژگی‌های سبکی نویسنده و ساخته شده توسط خود او باشد.

واژه آواز کردن به معنی «صدا کردن» و «خطاب قرار گرفتن» نیز تنها در این کتاب دیده شد و در کتابهای دیگر به صورت «آواز دادن» آمده است.

#### منابع:

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹)؛ دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- برومندسعید، جواد (۱۳۸۳)؛ ریشه‌شناسی و اشتقاق در زبان فارسی، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۸۵)؛ تاریخ بلعمی تکمله و ترجمه تاریخ طبری، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۰)؛ سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی ج ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر.
- بی‌نام (۱۳۱۸)؛ مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح محمد تقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- بیهقی، محمدبن حسین (۱۳۷۶)؛ تاریخ بیهقی، براساس نسخه غنی - فیاض و نسخه ادیب پیشاوری، مقدمه توضیحات و تعلیقات و فهارس منوچهر دانش‌پژوه، تهران: هیرمند.

تفضلی، احمد (۱۳۸۵)؛ مینوی خرد، تهران: توس.

جعفری دهقی، محمود (۱۳۸۷)؛ «چراغ روشن (ریشه شناسی برخی لغات شعر رودکی)»، فصلنامه بهار ادب، سال اول، شماره دوم، زمستان ۸۷، صص ۶۲-۷۴.

چگنی، ابراهیم (۱۳۸۲)؛ فرهنگ دایره المعارفی زبان و زبان‌ها، تهران: دانشگاه لرستان و نشر بهنام.

حاجیان، آرزو و ابراهیمی، مختار (۱۳۹۲)؛ «نقش ترکیبات و گروه‌های اسمی و وصفی اثیرالدین اخسیکتی در تحوّل سبک از خراسانی به عراقی»، فصلنامه بهار ادب، سال ششم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۲، شماره پیاپی ۱۱، صص ۱۱۱-۱۱۲.

حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)؛ فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران: آثار (فرهنگستان).

خلف تبریزی (۱۳۶۲)؛ برهان قاطع ج ۱ تا ۵، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۱)؛ لغتنامه فارسی (بزرگ) ج ۱ تا ۲۹، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: موسسه لغتنامه دهخدا و دانشگاه تهران.

رضایتی کیشه خاله، محرم و دیان، مهدی (۱۳۸۸)؛ «فعل‌های پیشوندی در آثار منثور فارسی از آغاز تا پایان قرن پنجم»، نشریه دستور، اسفند ۱۳۸۸، شماره ۵، صص ۲۷ تا ۵۰.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)؛ سبک شناسی ج ۲، ویراستار توفیق سبحانی، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

صفا، ذبیح الله (۱۳۸۶)؛ تاریخ ادبیات ایران ج ۱ (خلاصه جلد ۱ و ۲)، تهران: ققنوس.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۴)؛ «فعل مرکب در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۲۶ و ۲۷، شهریور ۸۴، صص ۲۶-۳۴.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۰)؛ شاهنامه، تصحیح سعید حمیدیان، قم: سعید نوین.

مزدآپور، کتایون (۱۳۹۰)؛ شایست ناشایست، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۳)؛ فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه دکتر مهشید میرفخرایی، تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

معین، محمد (۱۳۸۶)؛ فرهنگ معین، تهران: زرین (نگارستان کتاب).

منصوری، یدالله و حسن زاده، جمیله (۱۳۸۷)؛ بررسی ریشه شناختی افعال در زبان فارسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.



منوچهری، احمد بن قوص (۱۳۸۶)؛ برگزیده دیوان منوچهر دامغانی، گزینش و تلخیص علی اکبر خان محمدی، تهران: نشر پیامبر.

مولایی، چنگیز (۱۳۸۸)؛ راهنمای زبان فارسی (دستور زبان گزیده متون واژه نامه)، تهران: مهرنامهک.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۳)؛ تاریخ زبان فارسی ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

نوابی، ماهیار (۱۳۸۶)؛ منظومه درخت آسوریگ متن پهلوی آوا نویسی و ترجمه فارسی، تهران: فروهر.

هوبشمان، هاینریش (۱۳۸۶)؛ تحول آوایی زبان فارسی از هندواروپایی تا فارسی دری، ترجمه بهزاد معینی سام، تهران: امیرکبیر.

Cheung, Johnny. 2007. Etymological Dictionary of the Iranian Verb. Edited by Alexander Lubotsky. Leiden-Boston: Brill.

Horn, Paul. 1893. 'Grundriss Der Neupersischicn Etymologie'. (Strassburg: Verlag Von Karl J. Trübner).

Kent, Roland G. (1950), 'Old Persian; Grammar. Texts. Lexicon', (NEW HAVEN, CONNECTICUT: AMERICAN ORIENTAL SOCIETY).

Nyberg, Henrik Samuel. 1974. a Manuel of Pahlavi 2. Wisbaden- Germany: Ottoharrassowitz.